

موقعیت زبان و ادبیات فارسی در ایران عصر صفویه و رابطه آن با زبان رسمی و ملی

حسین گودرزی*

E-mail: goodarziinfo@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۱

چکیده

این مقاله ضمن توجه به کارکردهای اجتماعی زبان و تبیین وجود زبان‌های رسمی و ملی در دوره‌های پیش از مدرنیته، وضعیت زبان و ادبیات فارسی را در دوره صفویه بررسی می‌کند. این پویا از دو جهت دارای اهمیت است: نخست؛ ارتباط آن با تأسیس اولین دولت ملی در ایران دوره اسلامی و تحلیل نگرش آن به پدیده زبان رسمی و ملی به‌عنوان بخشی از هویت ملی ایرانیان و دوم؛ تنوع دیدگاه‌های ارائه شده در باب جایگاه زبان و ادبیات فارسی در دوره صفویه. به نظر می‌رسد طرح این دیدگاه‌ها که اغلب از انحطاط، ضعف و انزوای زبان و ادب پارسی در آن دوره سخن می‌گویند، بیش از آنکه بر پایه مستندات علمی باشد، بر پایه پیروی از دیدگاهی است که در دوره قاجاریه و با اغراض خاص شکل گرفته است. این مقاله با بهره‌گیری از منابع دست اول عصر صفوی در دو بخش ارائه شده است. نویسنده در بخش اول پس از ذکر نمونه‌هایی از وجود زبان رسمی و ملی در دوره‌های پیش از مدرنیته، وضعیت زبان فارسی در آن عصر را به‌عنوان زبان محاوره عمومی اکثریت مردم ایران، زبان رسمی حکومت و اسناد دولت صفویه، زبان نظام آموزشی و مدارس رسمی، زبان نگارش آثار ادبی و عمومی و خط و کتابت معمول در جامعه بررسی کرده است. در بخش دوم با تحلیل دیدگاه‌های مطرح در خصوص ادبیات فارسی عصر صفویه، عمده ایرادهای وارده را به حکومت و اهل نظر نزدیک به دربار قاجاریه مربوط دانسته که با اغراض خاص شکل گرفته است. بخش دیگر به ایرادهای وارده بر سبک ادبی رایج آن عصر و تعمیم برخوردار مودی شاه طهماسب با شعرا به کل دوره صفویه، و نقد بخشی از جریان روشنفکری معاصر یک سده اخیر بر رویکردهای دینی حکومت صفوی مربوط می‌شود. بر این اساس پیشنهاد شده است با هدف بازشناسی دقیق وضعیت زبان و ادبیات فارسی در آن عصر پژوهش‌های علمی و به دور از سوگیری ارزشی بر پایه رجوع به اسناد و آثار دست اول آن دوره به جای پیروی از دیدگاه عمومی شکل گرفته انجام پذیرد.

کلیدواژه‌ها: زبان و ادبیات فارسی، دوره صفویه، زبان رسمی، زبان ایران.

طرح مسئله

واژه زبان دو معنای عام و خاص دارد. در مفهوم عام، زبان ابزار بیان تصورات و انتقال افکار به شمار می‌رود. این مفهوم عام به مثابه ابزار ایجاد ارتباط از همان آغاز مورد توجه علوم مختلف بوده است. با این حال زبان در مفهوم خاص خود به ابزار ایجاد ارتباطی اشاره دارد که گروهی خاص از مردم برای ایجاد ارتباط با یکدیگر به کار می‌برند و برای گروه‌های دیگر قابل درک نیست. بدین‌روی زبان در مفهوم خاص، یکی از انواع زبان در مفهوم عام کلمه به شمار می‌رود (بورشه و همکاران، ۱۳۷۷: ۱).

اصطلاح زبان‌شناسی^۱ در کنار علومی چون تاریخ ادبیات، کتاب‌شناسی، نقد ادبی، فن سخنوری و بوطیقا (فن شعر) به‌عنوان بخشی از فیلولوژی طبقه‌بندی شده است. این اصطلاح که ظاهراً در پایان قرن هجدهم میلادی مطرح شده به نوبه خود شامل زبان‌پژوهی، خط‌شناسی، دستور و واژه‌شناسی بوده است. اما امروزه بیشتر برای مطالعه علمی زبان و بررسی آن به کمک مشاهدات متنوع کنترل‌شده و تجربی و با استناد به نظریه‌ای همگانی درباره ساخت زبان به کار می‌رود (هارتمن و همکاران، ۱۳۷۷: ۹۷-۹۸).

زبان‌شناسی علاوه بر مطالعه ساخت واژه‌ها یا تکواژه‌ها به‌عنوان کوچک‌ترین واحدهای معنی‌دار زبان و جملات در هر زبان می‌تواند به معنای توصیف تحول تاریخی و بررسی گونه‌های جغرافیایی [لهجه‌ها]، گونه‌های اجتماعی و گونه‌های فردی و اجتماعی هم به حساب آید. علاوه بر این بررسی منشأ تاریخی و تبیین رابطه خویشاوندی نظام‌مند میان زبان‌ها در نظر گرفته می‌شود. این دو شاخه مقایسه زبان یعنی زبان‌شناسی غیرتاریخی [زبان‌شناسی هم‌زمانی] و زبان‌شناسی تاریخی — تطبیقی بر حسب سنت هسته اصلی دانش مورد بحث را تشکیل می‌دهد (هارتمن و همکاران، ۱۳۷۷: ۹۹).

پدیده زبان در نگاه اندیشمندان و مکاتب نظری از وجوه مختلفی برخوردار است. در نگاه‌های قدیمی‌تر نوعی جزءنگری بر دیدگاه‌های زبان‌شناختی حاکم است و زبان به‌صورت جمع مکانیکی واحدهای منفردی نگریسته می‌شود که در سخن گفتن به کار می‌رود. هدف این نگرش هم توصیف تطور عناصر منفرد یک زبان معین بود از این‌رو این دیدگاه و امثال مورد نقد جدی قرار گرفته‌اند. جامعه‌شناسان ساخت‌گرا با نقد جزءنگری مذکور، زبان را پدیده‌ای اجتماعی می‌دانند ساخت خاص خود را داراست و این ساخت به سایر اجزای اجتماعی هم تعمیم پیدا می‌کند.

فردیناند دوسوسور زبان نظامی از نشانه‌ها می‌شناسد. از نظر وی زبان فقط مجموعه‌ای از گفتارهای منفرد نیست، بلکه نظامی متشکل از اجزا و روابط است که در زیربنای گفته‌ها قرار دارد. به عبارت دیگر، زبان مجموعه خصوصیتی است که ساخت گفته‌های گوناگون را مشخص می‌کند. از نظر سوسور «سخن» محور نظام روابطی است که وحدت زبان را به وجود می‌آورد. سخن پدیده‌ای اجتماعی و مربوط به گروه است. قوانین سخن را فرد اختراع نکرده، بلکه آن‌را فرا می‌گیرد و به کار می‌برد تا گفته‌اش او مفهوم پیدا کند.

در مجموع ساخت‌گرایان، زبان را ساختی اجتماعی می‌دانند همانند دیگر وجوه حیات اجتماعی مجموعه‌ای از علامت‌ها، نشانه‌ها، تصاویر و ایده‌هاست. انسان‌ها این مجموعه را در روند جامعه‌پذیری آن فرا می‌گیرند و در نظام ارزشی خاص خود به کار می‌گیرند (توسلی، ۱۳۷۱: ۱۵۰).

پرسش‌های پژوهش

با این مفروضه که زبان پدیده‌ای اجتماعی و محور نظام مبادلات فرهنگی و اجتماعی جامعه است سه پرسش زیر درباره‌ی گستره و جایگاه زبان و ادبیات فارسی در ایران عصر صفویه موضوع بررسی این مقاله است:

۱. آیا در دوره‌های پیش از مدرنیته زبان رسمی و زبان ملی وجود داشته است؟
 ۲. آیا در دوره‌ی صفویه زبان فارسی زبان ملی و رسمی کشور ایران بوده و حکومت صفویه نسبت به رسمیت و ترویج آن کوشش کرده بود؟
 ۳. وضعیت ادبیات فارسی در دوره‌ی صفویه چگونه بوده است؟
- به اتفاق نظر صاحب‌نظران در عصر صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ هـ.ق) دولت ملی پس از نُه قرن در ایران پدید آمد و عمده سرزمین‌های اصلی ایران تحت حکومت متمرکز و ایرانی‌خاندان صفویه قرار گرفت. استمرار این حکومت یکپارچه و متمرکز در طول دو سده سی سال، در کنار رسمی کردن مذهب تشیع و احیای فرهنگ ایرانی موجب تکوین هویت ملی ایرانیان بر پایه‌ی ملت تاریخی دوره‌ی باستان و بازآفرینی عناصر هویت ملی در ایران شد که تا به امروز پیوسته استمرار داشته است. (۱)
- در این مقاله جایگاه دو موضوع زبان و ادبیات فارسی در دوره‌ی صفویه بررسی می‌شود و رابطه‌ی زبان فارسی با پدیده‌ی زبان رسمی و ملی در آن عصر مورد کاوش قرار می‌گیرد.

زبان رسمی و زبان ملی

آیا می‌توان از زبان رسمی و زبان ملی در دوره‌های پیش از مدرنیته و از جمله دوره صفویه سخن گفت؟ در پاسخ می‌توان گفت بدیهی است تنها زمانی می‌توان از زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و رسمی در عصر صفویه سخن گفت که اصولاً بتوان برای دوره‌های تاریخی پیش از مدرنیته وجود زبان‌های رسمی و ملی را اثبات کرد. با این حال به نظر می‌رسد در دوره‌های پیشین و کنونی می‌توان بین زبان ملی با تعریف جامعه‌شناختی آن و زبان رسمی و زبان محاوره مردم تفاوت قائل شد. علی‌رغم آنکه عناوینی چون ملت و ملی و از جمله زبان ملی به معنای کنونی آن در دوره‌های ماقبل مدرنیته متداول نبوده است، پدیده زبان رسمی، ملی و محاوره‌ای در آن دوره‌ها وجود داشته است. این واقعیت را می‌توان از تحول و جایگزینی زبان‌ها در دوره‌های مختلف با دستور و کنترل حکومت‌ها و تحول در زبان و گویش مردم در ادوار مختلف مشاهده کرد. زبان رسمی در دوره‌های پیش از مدرنیته به زبان‌هایی اطلاق می‌شده است که خط و کتابت آن زبان در احکام و فرامین حکومتی، نامه‌های رسمی پادشاهان، دیوان رسایل و احکام اداری دیوان صدارت عظمی، انشای احکام قضایی، زبان نوشتاری قباله‌های رسمی، زبان و خط نظام آموزشی، انشای احکام قضایی و کتب و آثار عمومی هم‌چون کتب تاریخ و دواوین شعری متداول بوده است. این زبان رسمی گاه مانند زبان فارسی زبان محاوره اکثریت اعضای جامعه هم بوده و گاه بنا به علایق حکومت‌ها انتخاب شده و فقط زبان رسمی و زبان نوشتاری اهل ادب و هنر و اقشار ممتاز جامعه و کاربردهای حکومتی بوده است. با این حال در تعریف جامعه‌شناختی، زبان ملی زبانی است که اکثریت مردم یک سرزمین نسبت به آن آگاهی جمعی و تعلق خاطر داشته و مورد استعمال اکثریت اهالی آن ملت و جامعه است. لذا زبان رسمی و شقوق برشمرده آن در بالا، به تنهایی برای اطلاق عنوان «ملی» کفایت نمی‌کند. بنابراین آنگاه که از زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و رسمی در دوره صفویه یاد می‌کنیم، مراد آن است که این زبان از سوی حکومت، زبان رسمی بوده و کاربردهای پیش‌گفته را دارا بوده است. از سوی دیگر اکثریت اهالی ایران نسبت به این زبان آشنایی داشته، با آن سخن گفته، کتابت، مراسلات و قباله‌های رسمی خود را به آن نوشته، در مدارس به آن زبان درس خوانده و تعلیم و تعلم کرده‌اند. در صورت اثبات چنین اموری می‌توان آن را زبان ملی و رسمی آن عصر شمرد.

زبان رسمی و ملی پیش از مدرنیته

در این مبحث نمونه‌هایی از وجود دو گونه زبان رسمی و زبان ملی در ادوار پیش از مدرنیته ارائه می‌شود. این نمونه‌ها مربوط به ایران و مناطق نزدیک به آن است تا پاسخی به پرسش نخست باشد.

چنان‌که می‌دانیم فارسی دری در دوره ساسانیان زبان محاوره و متداول مردم ایران بود اما زبان رسمی دربار و طبقه حاکم که متون رسمی حکومتی و کتب مذهبی زرتشتی و اندرزنامه‌ها را با آن می‌نوشتند زبان پهلوی بود (صادقی، ۱۳۵۷: ۳۹). به عبارت دیگر زبان پهلوی زبان دربار و اداری و زبان دری زبان محاوره مردم بود. در دو سه قرن اول دوره اسلامی، زبان متداول مردم ایران فارسی دری بود، اما زبان رسمی دیوان رسایل و اداری زبان عربی بود. چنان‌که در **تاریخ سیستان** آمده است: «... و بدان روزگار نامه پارسی نبود... تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود گفتندی بر طریق خسروانی [پهلوی] و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعرایشان [پارسیان] به تازی بود و همگان را علم و معرفت تازی بود» (صفا، ۱۳۷۱: ۱۶۶).

آن‌گونه که خواهد آمد اول کسی که در دوره اسلامی به پارسی شعر گفت محمد بن صیف دبیر رسایل یعقوب لیث صفاری، بود که چون یعقوب زبان عرب نمی‌دانست به پارسی برایش شعر گفت. پارسی گفتن در دربار از آن پس رواج یافت. با این حال علی‌رغم رواج، رشد و بالندگی روزافزون زبان و ادبیات فارسی در دوره طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان و کم‌وبیش در سایر حکومت‌های محلی ایران آن روزگار، در دوره سلجوقیان بود که فارسی زبان رسمی، اداری و دیوانی حکومت‌های ایرانی شد و عربی از دیوان رسائل منسوخ گشت. یعنی زبان فارسی علاوه بر آنکه زبان محاوره عموم ایرانیان بود به زبان رسمی هم مبدل شد و جامع عنوان زبان ملی و رسمی شد. در روم شرقی نیز به واسطه کشورگشایی سلجوقیان، زبان فارسی رواج یافت و تا مدت‌ها پس از روی کار آمدن امپراتوری عثمانی زبان رسمی دیوان رسایل و اداری بود، اما زبان عمومی مردم آن سامان ترکی بود. پس از آن زبان ترکی در عثمانی رسمی شد و زبان فارسی منسوخ گشت. در جانب دیگر سرزمین ایران، بابرین هند - معاصر صفویان در ایران - با آنکه خود به ترکی جغتایی سخن می‌گفتند، کانون جذب شاعران و ادیبان ایرانی شدند و این علایق بابریان، ادبا و شاعران ایرانی را دل‌باخته سفر هندوستان کرد تا آنجا که به گفته ملا عبدالرزاق لاهیجی هرکس مستطیع فضل و هنر گشته به هند سفر می‌کرده است:

خاصه یاران عافیت جورا

حبذا هند کعبه حاجات

رفتن هند واجب است او را

هر که شد مستطیع فضل و هنر

گسترش علایق شاهان بآبروی نسبت به زبان فارسی باعث شد تا طی دستور جلال‌الدین محمد اکبرشاه در سال ۹۹۰ هـ.ق، زبان فارسی در شبه قاره هند جایگزین زبان هندی شود و مقرر شد همه دفاتر محاسبات به جای زبان هندی به زبان فارسی نوشته شوند و تا پیش از تسلط انگلیسی‌ها بر شبه قاره فارسی، زبان رسمی و ادبی آن سرزمین باقی ماند (مدرسی، ۱۳۸۴: ۶۹).

زبان‌های ایرانی و زبان فارسی

زبان‌های ایرانی به‌عنوان انشعابی از خانواده زبان‌های هندو اروپایی و سپس هندو ایرانی در قالب سه دوره باستان، میانه و نو تقسیم‌بندی می‌شوند. مجموعه زبان‌های ایرانی دوران باستان، گستره وسیعی را از مرز چین تا حدود مرز شرقی اروپا، قفقاز و تا نزدیکی‌های دانوب دربرمی‌گرفت. حتی جزیره‌های زبانی تا نزدیکی‌های دریای کریمه و سیاه‌امداد داشت که به علت پراکندگی زیاد اقوام ایرانی بوده است (قریب، ۱۳۸۴: ۷۶). زبان‌های ایرانی در سه دوره یادشده به دو بخش زبان‌های ایرانی شرقی و ایرانی غربی تقسیم می‌شوند. زبان‌های ایرانی شرقی امروز، خارج از مرزهای سیاسی کشور ایران واقع شده‌اند و زبان‌های شاخه ایرانی غربی خود به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند.

زبان فارسی از شاخه جنوبی بخش زبان‌های ایرانی غربی به حساب می‌آید که دارای تعداد زیادی گویش است. زبان فارسی دارای سه دوره باستان، میانه و نو است که در این سه دوره به واسطه برخورداری از شرایط و ویژگی‌های خاص، دارای بیشترین متون و بیشترین گویشوران در میان زبان‌های ایرانی بوده است. فارسی باستان در دوره هخامنشی زبان رایج کشور بود که فرمان‌ها و نامه‌های شاهان هم به این زبان نوشته می‌شد. کتیبه‌های زیادی نیز از دوره باستان زبان فارسی بر جای مانده است.

فارسی میانه دنباله مستقیم فارسی باستان است. این زبان در کتاب‌های آن عصر، پارسیک یا پارسیگ نامیده می‌شد که با حذف صامت آخر آن به «پارسی» بدل شده است. پارسی یا پارسیگ منسوب به پارس یا فارس است؛ زیرا پادشاهان ساسانی اهل پارس بودند و هنگامی که به سلطنت رسیدند، زبان مادری خود را زبان رسمی ایران

قرار دادند (صادقی، ۱۳۵۷: ۱۳). پارسی یا فارسی علاوه بر معنی فارسی دری، گاه به معنی پهلوی (فارسی میانه) نیز به کار رفته است. زبان پهلوی با گذشت زمان چند شاخه شد که معتبرترین آنها، یکی همان زبانی است که در کتاب‌های زرتشتی و اندرزنامه‌ها و متون ادبی اواخر عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی دیده می‌شود و دیگری زبان دری یعنی زبان متداول و گفتاری پایتخت ساسانیان و بعضی شهرهای دیگر در اواخر عهد ساسانی است. از زبان پارسی دری این عهد به سبب آنکه زبان گفتاری توده مردم بوده، تاکنون سند و مدرکی به دست نیامده است. زبان پهلوی در پایان حکومت ساسانی به صورت زبانی مرده درآمد که تنها در کتابت مورد استفاده قرار می‌گرفت. در مدتی که این زبان نوشتاری به صورت ایستا باقی مانده بود، زبان دری که زبان گفت‌وگوی روزانه مردم بود، چنان بسط و توسعه یافت که در آخر فرمانروایی ساسانیان، زبان طبقه حاکم شد (صادقی، ۱۳۵۷: ۳۹).

زبان فارسی در دوره اسلامی

در دو سه قرن اول دوره اسلامی علی‌رغم آنکه زبان محاوره مردم ایران کماکان فارسی بود اما اثر قابل ذکری به این زبان نگارش نیافت. این دوره فترت با روی کار آمدن سلسله ایرانی صفاریان پایان یافت. به نقل از **تاریخ سیستان** «پس از آنکه یعقوب لیث صفاری، خراسان، هرات و پوشنگ را فتح کرد، شعرا در وصف او شعر به تازی سروده و تقدیم داشتند و او عالم به زبان تازی نبود، در نیافت» و گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» پس دبیر رسائلش محمد وصیف به پارسی در وصفش شعر گفت و گویند اول شعر پارسی اندر عجم او گفت. برخی صاحب‌نظران این عبارت یعقوب لیث را «حرزی می‌دانند که بر بازوی زبان دری بسته شد» تا دوباره به زبان رسمی ایران مبدل شود.

با این همه اگرچه نباید از کوشش صفاریان در رونق زبان فارسی چشم پوشید اما بالندگی زبان فارسی در دوره سامانیان رخ داد و کم‌کم به شکوفایی رسید. زیرا امرای سامانی با انگیزه‌های مختلف به تربیت شعرای پارسی‌گوی همت گماشتند که در نتیجه آن هم زبان فارسی تثبیت شد. آنان ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را در پرتو ترویج فرهنگ اسلامی و زبان عربی پذیرفتند و بدین‌سان فضایی مناسب برای نشو و نمای فرهنگ و ادب پارسی در خراسان بزرگ پدید آمد که دربارهای محلی و خلفای عرب بغداد آن را مخالف اهداف حکومت خود نیافتند و مانع رشد آن نشدند.

هم‌چنین با تدبیر و درایت حاکمان، وزرا و دانشمندان آن روزگار ایران، زبان فارسی در خدمت معارف اسلامی قرار گرفت و بسیاری متون عربی همانند ترجمه تفسیر طبری، ترجمه کامل قرآن و... به زبان فارسی نوشته شد. این نهضت ادبی خود از دلایل تحکیم زبان فارسی است.

با این همه ایرانیان در پرتو ترویج تعالیم دینی به زبان فارسی، هم زبان بومی خود را حفظ کردند و هم در اندک زمانی آنرا به زبان دوم اسلام مبدل ساختند (ساکت، ۱۳۸۴: ۲۰۴). علاوه بر نگارش متون دینی به زبان فارسی که موجب رونق روزافزون آن شد، ایرانیان با نگاشتن تاریخ باستانی خود به دو زبان فارسی و عربی میراث تاریخی و فرهنگی گذشته را احیا کردند. اولین نوشته‌های مربوط به دوران پیش از اسلام ایران تحت نام «خدای نامه‌ها» که از آن به شناسنامه ملی ایرانیان یاد می‌کنند، حاوی سلسله انساب شاهان و پهلوانان و آیین اخلاقی و دینی ایران باستان بود که مورد توجه امرای مسلمان نیز قرار گرفت (بهرامی، ۱۳۸۲: ۲۱). به‌علاوه **تاج نامک**، **شاهنامهک** و **سیرالملوک العجم** حاوی تاریخ پادشاهان و پهلوانان اسطوره‌ای ایران نخستین بار به همت ابن مقفع گردآوری و به عربی ترجمه شد.

به‌طورکلی مورخان ایرانی در دو گروه عربی‌نویس و فارسی‌نویس بخش مهمی از کتب تاریخ خود را به ایران باستان اختصاص داده‌اند. مورخان فارسی‌نویس قرون اولیه دوره اسلامی مانند گردیزی، بلعمی، بیهقی، نویسندگان تاریخ سیستان و تاریخ بخارا نثر روان و درخور ستایشی در فارسی ارائه کردند که نوید ماندگاری و پویایی زبان فارسی را در میان حوادث کوچک و بزرگ زمان می‌داد. در کنار این دو گروه، گروه دیگری از مورخان ایرانی به نگارش تاریخ محلی بلاد ایران به زبان فارسی پرداختند که در رونق زبان فارسی و معرفی سرزمین، تاریخ و فرهنگ آن نقشی درخور توجه داشت. از آن جمله است: **تاریخ سیستان**، **تاریخ بخارا**، **تاریخ قم**، **تاریخ بیهقی**، **تاریخ طبرستان**، **تاریخ رویان و مازندران و تاریخ دیلمستان** (بهرامی، ۱۳۸۲: ۳۸).

بخش دیگری از جنبش احیای زبان فارسی و تاریخ باستان ایران شاهنامه‌نویسی بوده است. شاهنامه‌نویسی که با شاهنامه بزرگ فردوسی به کمال رسید و زرین‌کوب آن را «هویت‌نامه ایران» می‌نامد هم روندی درازمدت و پیوسته داشته است.

در واقع در این ایام و از مدت‌ها قبل، ایران قرن‌های نخستین اسلامی، تدریجاً هویت تزلزل یافته و تا حدی از یاد رفته خود را باز می‌یافت. شاهنامه فردوسی که این

هویت را از ابهام بیرون می‌آورد و به عرصه شعور و شهود حسی می‌کشاند، در همین ایام به وجود آمد. جست‌وجوی این هویت در عهد سامانیان، **تاریخ بلعمی** را در بخارا و شاهنامه ابومنصوری را در طوس به وجود آورد. بر همین مبنا بود که مسعودی مروزی به نظم کردن «مزدوجه» خویش رهنمون شد و دقیقی اقدام به نظم گشتاسب‌نامه و داستان ظهور زرتشت نمود تا آن‌را وسیله‌ای برای بیدار کردن شعور به این هویت در بین فارسی‌زبانان عصر باشد. مرحله نهایی این جست‌وجو با اتمام حماسه عظیم فردوسی انجام پذیرفت (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۱۲۳).

به‌علاوه نشو و نمای زبان فارسی در پرتو حمایت سلطان محمود غزنوی که با اهداف خاص خود به استمالت قلوب ادبا و شعرای فارسی‌گو اهتمام فراوان داشت دربار غزنویان را پس از سامانیان کانون بالندگی ادب پارسی گرداند و با تسخیر شبه قاره هندوستان به دست او زبان فارسی حامل ترویج شریعت مقدس اسلام در آن دیار شد. این مهم زبان فارسی را به زبان دوم اسلام مبدل ساخت و عاملی بر ماندگاری روزافزون آن گردید. این رشد روزافزون باعث شد تا در زمان سلجوقیان زبان فارسی زبان اداری و دیوانی باشد، و کلیه مکاتبات دربار با این زبان انجام می‌شد.

در آن زمان پرتو زبان فارسی در سرزمین‌های ایرانی، ماوراءالنهر و شبه قاره هندوستان وزیدن گرفت و زبان دیوان و دربار و ادب و حکمت الهی به حساب می‌آمد. با این حال آنگاه که آلب ارسلان سلجوقی در ملازگرد، رومانوس دیوجانس، قیصر روم شرقی، را شکست داد نفوذ و گسترش زبان فارسی در آسیای صغیر آغاز شد (مدرسی، ۱۳۸۴: ۵۷).

در ادامه اگرچه هجوم ویرانگر مغول، خراسان را که سه قرن کانون بالندگی زبان، فرهنگ و ادب ایرانی بود به ویرانی کشاند و کانون علم و شعر و ادب ایرانی را با مرگ و آوارگی بسیاری از بزرگان علم و ادب آشفته ساخت اما کوچ شعرا و عالمان ایرانی به هندوستان، آسیای صغیر و بلاد جنوبی ایران چون حوزه اتابکان لر بزرگ و اتابکان فارس را کانون‌هایی برای حفظ، نشو و نمای دوباره زبان فارسی گرداند. با این حال در عهد مغول هم به همت وزرای ایرانی، فارسی، زبان رسمی دیوان حکومتی و زبان کتابت باقی ماند. در این عصر آثار زیادی به نام وزرا و حکام ایرانی به فارسی نگارش یافت و به آنها اهدا شد. به‌عنوان نمونه شرف‌الدین فضل‌الله قزوینی **تاریخ معجم** و هندوشاه نخجوانی **تجارب السلف** را به نام نصرت‌الدین احمد اتابک لر بزرگ به فارسی نوشتند (اقبال، ۱۳۷۶: ۵۲۶). ابن میثم بحرانی **شرح کبیر نهج البلاغه** و کاتبی

قزوینی رساله شمسیه در منطق را به نام شمس‌الدین جوینی به فارسی نوشتند و بسیاری کتب دیگر در این باب نوشته شد.

زبان فارسی از دوره ملوک الطوائفی تا ظهور صفویه

حد واسط حکومت ایلخانان چنگیزی و تیموری تا صفویه در ایران دوره‌ای از حکومت‌های محلی اغلب متنازع بوده است که طی آن عناصر فرهنگ و ادب فارسی به زحمت حیات خود را حفظ کرده‌اند. زرین کوب این سلسله‌ها را چنین شرح می‌دهد:

چوپانیان در آذربایجان و آران و ولایات جبال در ایران، جلایریان در عراق عرب و بعدها در تمام قلمرو چوپانیان، طغاتی‌موریان در جرجان و خراسان غربی، آل کرت در هرات و خراسان شرقی، ملوک شبانکاره در قسمتی از فارس، اتابکان سلغری و قراختانیان در فارس و کرمان، آل اینجو در فارس و اصفهان، اتابکان لردر بین اصفهان تا خوزستان، اتابکان یزد در ولایات تابع آن حوالی و تعدادی امیرنشین در طبرستان و مازندران که از هم مستقل و با هم متنازع بودند و هرچند بعضی از آنها در همان اواخر عهد ایلخانان برافتادند، جدایی قلمرو آنها همچنان باقی ماند و حکومت ملوک الطوائفی که بعد از عهد تیمور هم به صورت‌های دیگر ادامه یافت تا چندین قرن بعد از مغول، ایران را معروض بی‌نظمی و اغتشاشی کرد که رهایی از آن به وحدت احتیاج داشت و نیل بدان تا عهد صفوی برای ایران ممکن نگشت (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۵۴).

این ملوک الطوائفی شکننده و اغلب متنازع، در درون خود دو جریان رو به رشد را در سرزمین‌های ایرانی همراهی کرد: تصوف متمایل به مبارزه و تشیع. البته این دو جریان مستقل و در عین حال هم‌زمان، از برخی جهات دارای اشتراکاتی بودند؛ نخست اینکه هر دو در پی فروپاشی خلافت عباسی، ظرف مبارزه ایرانیان برای کسب هویت سرزمینی و مذهبی در مقابل جریان‌های مقابل شدند، دوم اینکه هر دو مورد اقبال روزافزون مردمی و حتی حکومت‌ها قرار گرفتند و دوره‌ای از عزت و جلال را سپری کردند. سوم اینکه به تعبیر مرحوم شریعتی تصوف هم علی‌رغم تفاوت با تشیع، در هاله سر علی و ائمه شیعه می‌چرخید و از این طریق هر دو جریان به یک منبع ختم می‌شد. بالاخره نیز نیروی مهارناپذیر فراهم آمده از همین اندیشه شیعی و نوعی غلو صوفیانه در پیروی محض از مرشد کامل صوفی صفوی موسوی در شبه نظامیان قزلباش صوفی مسلک (سرخ کلاهان) و رجال دوراندیش ایرانی، پس از نه قرن دولت متحد ملی در ایران از تلاقی سه ایدئولوژی پویای شیعه امامیه، صوفیه شیعی مسلک و

ایدئولوژی مبتنی بر بازآفرینی ملت و دولت ایرانی جای گرفته در حافظه تاریخی و آگاهی ایرانیان به وجود آمد.

فارسی: زبان رسمی و ملی دوره صفویه

در فرازهای پیشین این مقاله با ذکر نمونه از ادوار پیش از مدرنیته موضوع زبان رسمی کشورها و از جمله ایران آن روزگاران مورد بحث قرار گرفت و مشاهده شد هر کشور زبان رسمی خاصی برای نظام آموزش رسمی مدارس، زبان رسمی دیوان رسایل دولتی و مکاتبات و قبایلهها و اسناد رسمی و معتبر (دولتی و خصوصی) داشته است. فرض ما این است که زبان فارسی در دوره صفویه زبان رسمی کشور بوده است. هم‌چنین زبانی که اکثریت مردم آن را پذیرفته به آن تکلم کرده‌اند زبان ملی و عمومی مردم تلقی شده است. با این حال پدیده‌ای مانند زبان آنگاه ملی قلمداد می‌شود که اکثر ساکنان یک کشور به آن آگاهی، تعلق خاطر و وفاداری نشان دهند. بنابراین زبان فارسی در دوره صفویه را هنگامی می‌توان زبان ملی ایرانیان برشمرد که عموم قشرهای تشکیل‌دهنده جامعه ایران آن روز از آن آگاهی داشته و به آن احساس تعلق خاطر داشته، به آن زبان سخن گفته باشند.

از اینجا یک نقطه فارق بین آنچه اهتمام یا عدم اهتمام شاهان و دستگاه رسمی دولت صفوی به زبان و ادبیات فارسی - به فرض آنکه نگاه منتقدان درست باشد - با موضوع ملی بودن زبان فارسی در آن زمان پدید می‌آید. بر این اساس زبان فارسی، صرف‌نظر از نگاه نهاد سیاست و حکومت، اگر رواج عمومی داشته، پدیده‌ای ملی و همگانی محسوب می‌شود و در غیر این صورت نمی‌توان به آن عنوان زبان ملی آن دوره داد. چنان‌که گفته شد، زبان فارسی در همه دوره اسلامی که ایران فاقد یک دولت مستقل و ملی بود، به‌عنوان بخشی از هویت ایرانیان پابرجا ماند و عنصری از وجوه تشابه و تمایز ایرانی و غیرایرانی به شمار می‌آمد و ایرانیان بر اساس آن میراث مکتوب، شعر و محاوره خود را انجام می‌دادند. در اینجا برخی سؤال‌ها به ذهن متبادر می‌شود. از جمله: این زبان در دوره صفویه چه سرنوشتی یافت؟ آیا هم‌چنان محل توجه و گرایش عموم اهالی ایران بوده است؟ حکومت صفوی به‌عنوان نهادی اجتماعی چه گرایشی به زبان فارسی داشته است؟ بررسی منابع دوره صفویه، پاسخی به موضوع خواهد بود. در ادامه برای پاسخ به سؤال‌های مذکور میزان رواج و گستره زبان فارسی در چند حوزه عمومی مثل محاوره عمومی مردم، زبان اسناد و مکاتبات دولتی، اسناد و مکاتبات

صنوف، زبان نوشتن مکاتبات مردمی، زبان نهاد آموزش، زبان اشعار و کتب دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. زبان محاوره عمومی

شک نیست که جمیع مردم ایران از دوره پیش از اسلام به زبان‌های ایرانی سخن گفته‌اند. این زبان‌ها امروزه حوزه وسیعی در خارج از ایران کنونی را هم شکل داده‌اند که از حوزه بحث این مقاله خارج است.

بنابراین در اینجا سخن بر سر این نیست که زبان‌ها و گویش‌های رایج در ایران آن روزگار ایرانی یا غیرایرانی بوده‌اند؛ بلکه سخن بر سر این است که زبان فارسی به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی که فراگیرترین، پرسابقه‌ترین و دارای گران‌بهاترین میراث مکتوب و پرگویش‌ترین آنها در چند هزاره متوالی بوده است، آیا در این دوره آن‌قدر رواج عمومی داشته است که بتوان آن‌را زبان ملی ایرانیان به حساب آورد؟ بدیهی است برای بررسی این موضوع در درجه اول باید به منابع و آثار دوره صفویه رجوع کرد. پیتیر دلاواله از سفرنامه‌نویسان دوره صفویه درباره مشاهدات خود از رواج زبان فارسی به‌عنوان زبان اصلی کشور می‌نویسد:

«زبان فارسی زبان اصلی کشور است و مردم و گروه‌ها سخت به آن تعصب دارند. زبان فارسی به‌عنوان زبان اصلی کشور چنان مورد احترام است و چنان تعصبی نسبت به آن اعمال می‌شود که نه تنها در کلیه نوشته‌جات و کتاب‌های جالب، به‌خصوص دیوان‌های شعر، بلکه برای تمام قراردادهای و نوشته‌جات رسمی و فرامین و احکام ارسالی شاه و بالاخره تمام امور مهمه کشوری و دولتی از زبان فارسی استفاده می‌کنند» (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۲۲).

کرویس دیروک وان نیز در کتاب *تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی* (یازدهم هجری) می‌نویسد: «از ابهر تا هندوستان همه به زبان فارسی کم و بیش سره صحبت می‌کنند و این کم و بیش بستگی به آن دارد که چقدر از شیراز که مرکز زبان فارسی خالص و درست فارسی است دور یا به آن نزدیک باشند» (کرویس، ۱۳۸۰: ۱۸۷). کمپفر نیز ضمن بیان زبان دربار صفویه که ترکی است، آن‌را با زبان عادی مردم ایران که فارسی است متفاوت می‌داند و در مورد گسترش و رواج فارسی در میان مردم می‌گوید: «در مقر امرای عرب و هند تا رود گنگ و حتی تا سیام، من به مردمی برخورددم که بدون اشکال به زبان فارسی رفع احتیاج خود می‌کردند» (کمپفر، ۱۳۵۰: ۱۶۷). با این حال ذکر این نکته مهم است که عموم ایرانیان در ادوار مختلف کم و بیش با

زبان فارسی آشنایی داشته و در بیشتر مناطق هم به فارسی کم و بیش سره سخن گفته‌اند. اما تا چند دهه پیش و کم و بیش هم‌اکنون در برخی مناطق کشور زبان‌ها و گویش‌های محلی کردی، بلوچی، ترکی آذری و لهجه‌های متنوعی رایج است. این زبان‌ها و گویش‌ها از یک سو قرابت زیادی با زبان فارسی دارند و از سوی دیگر مردم ایران در کنار زبان و گویش‌های محلی خود از دیرباز به دلیل انس با منابع مکتوب فارسی و تحصیل در مراکز آموزشی و مراجعه به مراکز دولتی و ثبت اسناد و قباله‌ها، زبان فارسی را درک و با آن سخن می‌گفته‌اند.

۲. زبان رسمی دولت، دیوان رسایل و اسناد دولتی

دیوان رسایل که زیرمجموعه حوزه وزیر اعظم (اعتمادالدوله) و شخص دوم مملکت صفوی بود، اسناد و مدارک مکتوب دولتی را زیر نظر داشت و مکاتبات داخلی و خارجی را انجام می‌داد. مراجعه به تمامی آثار موجود صادره از دیوان رسایل عهد صفوی نشان می‌دهد که در طول دویست و سی سال این دوره تمامی مکاتبات و مراسلات شاهان، حکام و والیان در دو بخش داخلی و خارجی به زبان فارسی نوشته شده است. هم‌چنین در این دوره علاوه بر ایران، مکاتبات شاهان هند و بلاد اطراف آن، تاتاران حاکم بر بلاد ماوراءالنهر و حتی در دوره وسیعی از عثمانی نیز به زبان فارسی بوده است.

بر این اساس نوشتن نامه به زبان ترکی نوعی استخفاف فرد مورد خطاب بوده است. چنان‌که اسکندریبگ منشی نامه عبدالؤمن خان، پادشاه شیبانی، به شاه عباس اول را «رقعه بی آداب به ترکی» دانسته و آن را نوعی استخفاف شاه تورانی به پادشاه ایران حساب می‌کند (اسکندریبگ، ۱۳۷۶: ۷۰۶).

در این باره بررسی مکاتبات شاهان صفوی با مناطق و ایالات کشور ایران و رؤسای ممالک اغلب جمع‌آوری و منتشر شده است. از آن جمله اکثر این مکاتبات به همت محقق و مورخ معاصر مرحوم عبدالحسین نوایی جمع‌آوری و در چند مجلد مطول منتشر شده است. در تمام این آثار که شامل موارد زیر است احکام صادره و مکاتبات به زبان فارسی است:

۱. مکاتبات شاهان صفوی با رؤسای کشورهای جهان آن روزگار به‌ویژه پادشاهان

هلند، اسپانیا، آلمان، فرانسه، مصر، عثمانی، هند، ازبکان شیبانی ماوراءالنهر و...؛

۲. مکاتبات رؤسای کشورهای جهان با حکام صفوی؛

۳. قراردادهای بین دولت ایران و کشورهای خارجی؛

۴. فرامین و احکام داخلی حکام صفوی.

در این باب همه مکاتبات ضبط شده به زبان فارسی است. با این حال جای تعجب است که مورخی چون ذبیح الله صفا می نویسد: «اعظم مکاتبات در دستگاه دولتی، دربار و ارتش به زبان ترکی بود» (صفا، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

هم چنین کتب تاریخی معتبر چون *عالم آرای صفوی*، *عالم آرای عباسی*، *احسن التواریخ* و... و دواوین شاعران بزرگ ایران جملگی به زبان فارسی نگارش یافته است. بنابراین با آنکه زبان محاوره پادشاهان صفوی ترکی آذری (زبان مادری شان) بود، اما اسناد و مکاتبات رسمی را به زبان اصلی یعنی زبان فارسی می نوشتند. علاوه بر مکاتبات، مذاکرات نمایندگان اعزامی ایران به کشورهای دیگر نیز به زبان فارسی بوده است (رک: نوایی، ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴).

علاوه بر مکتوبات دیوانی و رسایل اداری که به زبان فارسی نوشته شده است، مکتوبات بر جای مانده مردم مانند شکایات، قباله های ملکی و شرح حال نویسی ها، اعم از شجره نامه ها و... به زبان فارسی نوشته شده است. طرفه آنکه چون در مدارس — که تنها محل آموزش رسمی و باسواد شدن بوده — سوادآموزی به زبان فارسی انجام می گرفته است، غیر از نوشتن به فارسی جایگزین دیگری وجود نداشته است.

۳. زبان نظام آموزشی و مدارس رسمی

اولثاریوس ضمن برشمردن مشاهدات خود در شهرهای ایران از رواج فراوان مدارس در سراسر کشور یاد می کند (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۶۹). وی می گوید «کمتر ایرانی ای دیده می شود که خواندن و نوشتن نداند، بدون در نظر گرفتن اینکه در کدام قشر اجتماع قرار دارد» (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۱).

وی برنامه درسی مدارس ایرانی را قرائت قرآن، یادگیری *بوستان* و *گلستان سعدی* و *دیوان حافظ* می داند و بیان می کند که در کنار آنها معلم به دانش آموزان الفبای فارسی و کتابت می آموزد. اولثاریوس قرار دادن آثار سعدی و حافظ در نظام آموزشی آن دوره را اهتمام آن دو به زبان اصیل فارسی، به واسطه برخاستن آنها از منطقه فارس می داند. «این دو نویسنده و شاعر، گویا با رساترین و ظریف ترین گونه، زبان فارسی را در آثار خود نوشته اند؛ زیرا شیراز یا تخت جمشید خاستگاه آنهاست و زبان این دیار را به عنوان زبان مادری می شناسند» (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۲).

اولثاریوس علاوه بر کتب قرآن و سه کتاب **دیوان حافظ** و **بوستان** و **گلستان** سعدی، سرگذشت زندگی و شهادت ائمه شیعی را هم جزء کتب عمومی می‌داند که ایرانی‌ها فرا می‌گیرند. وی می‌گوید: «پس از این آموزش عمومی اغلب در پی مشاغل می‌روند و عده‌ای در مدارس ادامه می‌دهند و به مقامات علمی می‌رسند یا محرر می‌شوند». جالب اینکه مشاهدات وی از متون درسی و گسترش مدارس ایرانی در اولین شهر مرزی ایران، شهر شماخی، بوده است که زبان محلی مردم آن دیار ترکی آذری بوده است.

در واقع باید بر این نکته تأکید کرد که ایرانی‌ها در هر ناحیه به گویش و لهجه خاصی سخن گفته‌اند، اما نظام آموزشی در مدارس و مکتب‌خانه‌ها زبان فارسی بوده است. بر این اساس باسوادان پس از فراغت از تحصیل تنها قادر به خواندن و نوشتن به زبان فارسی بودند. متون دینی هم اگرچه به زبان عربی نوشته و خوانده می‌شد، اما بعد از روی کار آمدن صفویه ضرورت ترجمه متون دینی به فارسی رواج گسترده‌ای یافت که برخاسته از نیاز مردم فارس‌زبان ایران به آشنایی با این علوم بوده است و شاهان صفوی به ترجمه فارسی متون شیعی اهتمام ویژه داشتند.

از اقدامات شاه طهماسب برای تقویت مذهب تشیع، فرمان ترجمه بسیاری از متون عربی شیعه به زبان فارسی بود؛ البته این حرکت بعدها جدی‌تر شد، اما از زمان شاه طهماسب آغاز شده بود. برخی از نوشته‌های عربی مهم شیعه که شرح حال امامان بود، به دستور شاه طهماسب ترجمه شد تا بتوانند وسیله‌ای برای تقویت مذهب تشیع باشند (چلونگر، ۱۳۸۴: ۲۶۹).

۴. زبان نگارش آثار ادبی و عمومی

آثار ادبی و کتب شعری این دوره که در ایران گسترش یافته و ماندگار شده‌اند، نیز به زبان فارسی نگاشته شده‌اند که از آن جمله است دیوان صائب تبریزی، کلیم کاشانی، محتشم کاشانی، حزین لاهیجی و ده‌ها دیوان شعر از این دست. کتب تاریخ این دوره هم علی‌رغم آنکه برخی مورخان بزرگ چون اسکندر بیگ و حسن روملو از ترکان قزلباش بوده‌اند به زبان فارسی نوشته شده‌اند.

سایر کتب علمی این دوره نیز به دو زبان عربی و فارسی نگارش یافته‌اند. آن دسته آثار که خاص مدارس دینی و علوم اسلامی نوشته شده‌اند به زبان عربی است و آنچه برای استفاده قشرهای مردم اعم از دینی و غیر آن تهیه شده، به زبان فارسی نگارش

یافته است. باری اگر بخواهیم مستندات کاملی از بروز و ظهور زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی دولت ایران در آن روزگار شماره کنیم، یا نمود گسترش آن در بین مردم را نشان بدهیم بالغ بر رساله‌هایی مستقل خواهد شد. لذا به ذکر این مختصر خلاصه می‌کنیم و علاقه‌مندان را به مرور دوباره منابع دست اول آن عصر سفارش می‌دهیم و در ادامه بر وضعیت ادبیات فارسی در آن عهد مروری می‌کنیم.

ادبیات فارسی در ایران عصر صفوی

طرح موضوع ادبیات فارسی در عصر صفویه به چند دلیل مهم است. نخست آنکه رابطه زبان و ادبیات بسیار نزدیک و تنیده در هم است چنان‌که در محاوره اغلب یک عبارت کامل پنداشته می‌شوند. از نظر علمی نیز گسترش زبان بدون رونق ادبیات پدیده‌ای غیرمعمول و تا حد زیادی ناممکن است. عامل دوم شدت حمله‌ای است که از دوره قاجار به این سو نسبت به وضعیت ادبیات فارسی دوره صفویه صورت گرفته است. ضرورت کالبدشکافی و ریشه‌یابی دلایل و زمینه‌های این حملات صورت گرفته خود موضوعی مهم و جالب توجه است.

در آغاز باید گفت از اواسط دوره قاجاریه به این سو به نسبت شدیدی در بین اهل نظر نسبت به وضعیت ادبیات صفویه پیدا شد و تا به امروز کم‌وبیش ادامه یافته و در دهه‌های اخیر تا حد زیادی یک فرض مسلم تلقی شده است تا آنجا که کمتر کسی به تجدید نظر در این باره می‌اندیشد.

ادوارد براون در کتاب *تاریخ ادبیات ایران* ضمن بحث از هنر و ادبیات در دوره صفویه، فقدان شاعران بزرگ در این دوره را یک امر عجیب و در بادی امر غیرقابل باور می‌شمارد. به زعم وی در این دوره برخلاف ادبیات سایر هنرها رشد زیادی داشته‌اند:

یکی از پدیده‌های عجیب و در ابتدای امر، غیرقابل توجه دوره صفویه، فقدان کلی شعرای بنام در طول دو قرن حکومت آنها بر ایران است. معماری، مینیاتور و سایر هنرها فوق‌العاده پیشرفت کرد، ساختمان‌هایی برای استفاده عموم که شاه عباس سرتاسر کشور خود، به‌ویژه پایتخت خود اصفهان را به آنها مزین ساخت، از آن زمان تاکنون مورد تحسین همه بینندگان قرار گرفته است. بهزاد و هنرمندان دیگر که در دربار تیموریان هرات مشهور شده بودند، جانشینان شایسته‌ای چون رضای عباسی و سایر هم‌قطارانش یافتند. اما اگرچه در تحفه سامی و سایر تذکرها و تاریخچه‌های آن زمان نام بسیاری از شعرا آمده است، (اگر جامی، هاتمی، هلالی و دیگر شعرای خراسان را، که در واقع از بقایای مکتب هرات

بودند، حذف کنیم) دیگر شاعر بلندمرتبه‌ای یافت نمی‌شود که بتوان از او یاد کرد (براون، ۱۳۶۹: ۳۸).

براون ضمن برشمردن شاعران بنام ایران در دوره تیموری و محفل پروتوق شاعران ایرانی دربار بابرین هند اغلب مهاجرت آنان به هند را کسب ثروت دانسته و از نبودن این مشوق در دربار صفویان سخن گفته است. وی هم‌چنین می‌افزاید که رضا قلی خان هدایت و از محققان اروپایی دکتر اته^۱ هم این نکته را متذکر گردیده‌اند. با این حال براون برای رفع اشکال خود به میرزا محمد خان قزوینی نامه نوشته و در این باره از او استفسار کرده است:

«از اینکه در چنین دوران درخشانی چون دوران صفویه هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است به قدری در شگفت شدم که به دوست دانشمند و محققم میرزا محمد خان قزوینی که طالبان زبان و ادبیات فارسی بی‌اندازه مدیون فراست و کوشش او هستند نامه‌ای نوشتم تا بپرسم این موضوع را قبول دارد و چنانچه قبول دارد، آن را چگونه توجیه می‌کند».

در پاسخ، به وسیله نامه‌ای به تاریخ ۲۴ ماه مه ۱۹۱۱ م. ۱۳۱۱/ هـ ق برایم چنین نوشت:

شکی نیست که در دوران صفویه ادبیات و شعر در ایران تنزل کرد و حتی یک شاعر درجه یک هم وجود ندارد که معرف این دوره باشد. مهم‌ترین علت این قضیه، چنانکه خودتان هم متوجه آن شده‌اید، شاید این باشد که شاهان این دوره به علت مقاصد سیاسی خود و ضدیتی که با امپراتوری عثمانی داشتند، بیشتر قوای خود را صرف اشاعه آیین تشیع و تشویق روحانیانی که از اصول و قوانین آن مطلع بودند می‌کردند و اگرچه این روحانیان سخت کوشیدند تا به ایران وحدت مذهبی بدهند (که در نتیجه باعث وحدت سیاسی آن شد)، و اساس و پایه ایران امروز را بنیاد نهادند، کشوری که مردم آن دارای یک مذهب، یک زبان و یک نژاد می‌باشند. اما از طرف دیگر در مورد ادبیات، شعر، تصوف و عرفان، و به قول خودشان، هرچه متعلق به «کمالیات» بود (در مقابل شریعیات) نه تنها در توسعه آن اقدامی نکردند، بلکه به هر طریق ممکن در پی آزار و اذیت نمایندگان این «کمالیات» که با قوانین مذهبی آشنایی کامل نداشتند، برآمدند. به‌ویژه در مورد متصوفین که همه نوع آزار و اذیت را روا داشتند، چه به وسیله تبعید، جلائی وطن، کشتار یا توییح و کشتن و سوزاندن بسیاری از آنان با دست خودشان یا به دست خود محکومین (براون، ۱۳۶۹: ۴۰).

قزوینی در ادامه نامه با ذکر رابطه محکم بین شعر و ادبیات با عرفان و تصوف معتقد است نبودی هر یک به انقراض دیگری می انجامد. در نتیجه با برچیده شدن بساط تصوف در ایران عصر صفویه، فرهنگ، دانش و هنر هم کاملاً محو شد.

علاوه بر این ادوارد براون عدم علاقه شاهان صفوی به مدیحه سرایی شاعران و ارجاع آنها به مدیحه سرایی اهل بیت (ع) را از عوامل رکود شعر و ادبیات فارسی آن دوره می شمارد. چه آنکه سرودن اشعار مذهبی همانند سرودن شعر برای درباریان عواید نقدی نداشت و به تعبیر ایشان «چشم‌ها و پاهای شاعران مادی بیشتر رهسپار دهلی [دربار پادشاهان بابر] بود تا کربلا».

به غیر از ادوارد براون و میرزا محمد خان قزوینی، رضاقلی خان هدایت، ملک الشعرای بهار و لطفعلی خان آذر بیگدلی از دیگر صاحب نظران دوره قاجار از بنیان رواج بدبینی و نقد بر ادبیات و زبان فارسی دوره صفویه هستند.

با این حال راجر سیوری در کتاب *ایران عصر صفوی* ضمن برشمردن این نگرش کلی در اهل نظر دوره قاجاریه و معاصر عامل اصلی آن را بدبینی ادوارد براون در کتاب *تاریخ ادبیات ایران* به شمار می آورد که قزوینی آن را به اصلی کلی و فراگیر مبدل کرده است. سیوری می گوید: «گرچه قضاوت براون کلی و فراگیر بود، اما قزوینی آن را توسعه داد و کل دوره صفویه را خراب آباد فرهنگی ای دانست که طی آن دانش، شعر، عرفان و حتی فلسفه مجال حیات نیافت» (سیوری، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

امیری فیروزکوهی نیز معتقد است نظر عده ای از معاصران درباره ادبیات دوره صفویه و شاعرانی مانند صائب و نظیر او از قضاوت غیر عادلانه و مغرضانه آذر بیگدلی در کتاب *آتشکده آذر* نشئت گرفته است. از نظر وی آذر و شعرای معاصرش که طرف دار بازگشت به سبک قدیم بودند این بی انصافی را نسبت به صائب و دیگر شاعران عصر صفوی نشان دادند و سبب شدند که ادبیات آن دوره مطلقاً منحنط و مبتذل معرفی شود؛ تا آنجا که تحقیق و تتبع حتی علاقه نسبت به ادبیات دوره صفویه و شعر آن را ضعیف و کم مایه کرده است (به نقل از: مقدادی / مترجم تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۶۹: ۴۰، پاورقی).

مروری بر تذکرة‌های نوشته شده درباره شاعران مختلف عصر صفویه هم نشان می دهد شاعران زیادی در بلاد ایران می زیسته اند. سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی (۹۵۸ هـ. ق) از ۷۰۰ شاعر معاصر خود نام می برد که در زمان سلطنت پدرش و

برادرش شاه طهماسب می‌زیستند. محمدطاهر نصرآبادی معاصر شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷هـ.ق) نام حدود ۱۰۰۰ شاعر معاصر خود را ثبت کرده است (یارشاطر، ۱۳۸۷: ۱۹۲).

فراوانی شعرای دوره شاه طهماسب که بیش از همه پادشاهان صفویه به مخالفت با شاعران مشهور است به حدی است که اسکندریبگ منشی در ذکر طبقات مردم در هنگام وفات وی، طبقه نهم جامعه را طبقه شعرا و ارباب نظم ذکر می‌کند (اسکندریبگ، ۱۳۷۸: ۲۷۲). کثرت شعرا در این دوره به حدی بود که از پوشش و لباس خاصی نیز برخوردار بودند. به علاوه اسکندریبگ از حضور شعرای بی‌شمار در اردوی شاهی در عصر شاه طهماسب خبر می‌دهد:

از طبقه شعرا که ناظمان سخن‌پیرایی و پیرایه‌بندان سلسله آرایسی‌اند در آن هنگام [وفات شاه طهماسب] در اردوی معلی و ممالک محروسه شاعران سخنور و بلاغت‌گستر بی‌شمار بودند» (اسکندریبگ، ۱۳۷۸: ۲۰۴). در این میان بیشترین حمله‌های صورت گرفته بر دستگاه حکومتی صفویه نسبت به شاه طهماسب صفوی و رفتارش با گروه شاعران بوده است. مهم‌ترین این قصه هم مربوط به درخواست قصیده‌گذرانیدن محتشم کاشانی به سفارش پریخان خانم خواهر شاه طهماسب و ممانعت شاه طهماسب و ارجاع محتشم به مرثیه‌نمایی اهل بیت است. با این وصف این ضعف بزرگ می‌شود، اما کار بزرگ برادر شاه طهماسب شاهزاده سام میرزا در جمع‌آوری گلچین شعر ۷۰۰ شاعر فارسی‌گو از سراسر ایران در همان زمان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

اگرچه دو مورخ بزرگ معاصر آن دوره رعایت امور شرعی را عامل بی‌توجهی شاه طهماسب نسبت به شاعران در آخر حیات قلمداد کرده‌اند اما برخی صاحب‌نظران چون زرین‌کوب روی‌گردانی شاه طهماسب را به خاطر خست پادشاه می‌دانند (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۴۷). این فرضیه از جهات دیگر هم تقویت می‌شود؛ چنان‌که حسن روملو تصریح دارد که شاه طهماسب چون از مرزها آسوده‌خاطر شد چهارده سال حقوق نظامیان را نپرداخت. امیر شرف‌الدین بدلیسی صاحب *شرفنامه* هم که خود مسئول محاسبات شاه طهماسب بوده، می‌گوید: در آخر عمر در شمارش دفاتر دقت و مبالغه عظیم می‌فرمود و از صبح تا شب، خود به حساب و کتاب می‌پرداخت. الساندر گزارشگر ونیزی هم گزارش می‌دهد که از سر عقیدت مردم و طلب شفا از شاه طهماسب وی روزانه پنجاه بار لباسش را عوض می‌کرد و هر تکه آن را با قیمت گزاف به عنوان تبرک و نیاز به مردم می‌فروختند (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۵۴).

اگرچه برخی منابع از بخشش فراوان شاه طهماسب به اشعار مذهبی گزارش داده‌اند اما به نظر می‌رسد خست شاه طهماسب حداقل اگر نه تمام علت بلکه از عوامل مؤثر بر روی گردانی وی از شاعران بوده است.

با این حال عده‌ای با بزرگ‌نمایی رفتار شاه طهماسب و تعمیم آن، همه پادشاهان صفویه را در ضدیت با شعر و ادب و آن هم ادب فارسی به شمار آورده‌اند. حال آنکه برخی از پادشاهان صفویه چون شاه اسماعیل خود شاعر بوده و به دو زبان فارسی و ترکی شعر گفته و برخی ادبا قوت شعر شاه اسماعیل را با عبارات به‌غایت شاعرانه و در کمال توانایی توصیف کرده‌اند (پارسادوست، ۱۳۸۱: ۷۵۱). به‌علاوه تعداد زیادی از شاهزادگان صفوی اهل شعر و هنر بوده‌اند چنان‌که حسن روملو در این باب صفحاتی از اثر خود (*احسن‌التواریخ*) را به ذکر اسامی آنها اختصاص داده است (روملو، ۱۳۵۷: ۷۱۲). ذبیح‌الله صفا نیز با تأکید بر فراگیر شدن مذهب شیعه به‌عنوان نماد قدرتمند هویت ایرانی و به تعبیر ایشان ملی‌گرایی ایرانی در دوره صفویه معتقد است به دو دلیل ادبیات ایران در نظم و نثر در این دوره رشد کمی و شکلی یافته، اما از کیفیت مطلوب برخوردار نبوده است. علی‌رغم آن صفا و یارشاطر آغاز افول کیفیت ادبیات فارسی را از اوایل قرن نهم و آغاز سبک هندی در عهد تیموریان و شرایط خاص فرهنگی اجتماعی آن دوران جست‌وجو می‌کنند و دوره صفویه وارث این شرایط بوده نه موجد آن. البته شرایط این عهد هم در تداوم آن مؤثر بوده است.

به گفته صفا در دوره صفویه ادبیات ایران دو دلیل تنها شکوه کمی پیدا کرد:

دلیل اول تاریخی است و دلیل دوم سیاست مذهبی. وقایع قرون گذشته و به‌ویژه تهاجم مغول و مصیبت‌های پس از آن، مهاجرت دانشمندان ایرانی، خالی شدن مخزن کتابخانه‌ها و کشته شدن بسیاری از فرهیختگان باعث شد تنها بخش کوچکی از این سرمایه‌ها در ایران بمانند. دیگر آنکه زبان روزمره صفویه ترکی بود و بزرگان و مقامات بلندپایه نظامی، سیاسی و مذهبی از این زبان استفاده می‌کردند. بیشتر آثار هم به زبان عربی نوشته می‌شد، آنهایی هم که از زبان فارسی استفاده می‌کردند یا تسلط کافی بر این زبان نداشتند و یا دور از ایران و بومگاه اصلی خود بودند؛ لذا شعر و نثر فارسی در این دوره هم‌چون ادوار پیش اعتبار چندانی نداشت (صفا، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

صفا از دلایل دیگری هم که باعث شد ادبیات فارسی تنها رشد کمی داشته و از کیفیت کم بهره باشد نام می‌برد. از آن جمله: فقر واژگان و ضعف سبک‌های ادبی مرسوم، کمبود شاعران برجسته در این دوران، کلاسیک بودن اشعار و آموزش ندیدن

شعرا که باعث عدم تسلط آنها بر ادبیات فارسی شده بود. عدم حمایت دربار صفوی و روی آوردن شعرا به حمایت مردم عادی باعث شد موقعیتی که از دوره تیموری شروع شده بود گسترش یابد. مسئله دیگر از نظر صفا ایجاد تنوع و بداعت در شعر می باشد. این موضوع اگرچه مثبت بود اما معیارهای ذوق و سلیقه و دقت را نادیده گرفت (صفا، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

به روایت سیاحان خارجی که در آن دوره به ایران سفر کرده اند در کتابخانه های خصوصی اغلب ایرانیان دیوان های شعر حافظ و سعدی وجود داشته و این کار را به عنوان علاقه خود به زبان و ادب فارسی نشان داده اند. هم چنین دواوین شعری شاعران بزرگ ایران رواج زیادی داشته است؛ آن گونه که در آثار مکتوب، نامه ها و مکاتبات مختلف اشعار ادبای ایران فراوان به چشم می خورد. از آن میان و از همه مهم تر شاهنامه خوانی بازاری گرم داشته تا آنجا که مورخان عصر صفوی ضمن برشمردن طبقات مردم از گروهی با نام شاهنامه خوانان یاد می کنند که کارشان خواندن شاهنامه فردوسی در شربتخانه ها - که بعداً به قهوه خانه تغییر نام دادند - و در سایر مجالس و محافل بوده است.

از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال ذلک جمعی بودند، اما بدین دو سه نفر مشهور ختم رفت. مولا حیدر قصه خوان، بی بدل زمان در آن عصر نظیر و عدیل نداشت. مولا محمد خورشید اصفهانی، نیز قصه خوان خوب بود، اما ارباب تمیز مولانا حیدر را رجحان می دادند. مولانا فتحی برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود، شعله آوازش بی تکلیف و اغراق یک فرسخ زبانه می کشید، در نهایت پیچیدگی و نمک تحریر مجملاً این شسیوه را به سرحد کمال رسانیده بود (اسکندریبگ، ۱۳۷۷: ۲۹۵).

شاه اسماعیل اول، سرسلسله صفویان، خود از علاقه مندان خاص شاهنامه فردوسی و شاهنامه خوانان بود. بابای اصفهانی از شاهنامه خواهان عصر اوست که با آواز بلند شاهنامه خوانی می کرد. شور و علاقه شاه اسماعیل به تاریخ ایران باستان و پهلوانان شاهنامه آن قدر زیاد بود که در مقام مرشد کل صوفیان و پادشاه شیعی نام چهار پسر از پنج پسرش را - طهماسب، بهرام، رستم و سام - از پهلوانان شاهنامه گذاشت و تنها برای القاس (القاص) به نشانه جبران شکست جنگ چالدران نامی عربی انتخاب کرد. به علاوه شاه اسماعیل به عنوان هدیه خود به ولیعهدش شاه طهماسب دستور داد «شاهنامه فردوسی» را به شکل مصور بازسازی و در مجلاتی بیاریند. برای این منظور

هنرمندان ایرانی را جمع کرد و کارگاهی آراست. سرانجام *شاهنامه طهماسبی* با دویست و پنجاه نقاشی مینیاتور آراسته شد. این کتاب را سیوری «نگارخانه‌ای قابل حمل» به شمار می‌آورد که نشانه‌ی علاقه‌ی شاه اسماعیل به تاریخ و ادبیات ایران و حماسه‌ی جاوید پهلوانان اسطوره‌ای این سرزمین است.

دیگر شاهان صفوی نیز علاقه‌ی زیادی به *شاهنامه* و طبقه‌ی شاهنامه‌خوانان داشتند. چنان‌که به امر شاه عباس اول قهوه‌خانه‌ی شاهی در چهار باغ اصفهان تأسیس و میعادگاه شاهنامه‌خوانان و قصه‌خوانان داستان‌های اساطیری ایران شد. شاه عباس و ملازمانش گاه به همراه سفرای دربار در این مجالس حضور می‌یافت و ساعت‌ها پای جلسه‌ی شاهنامه‌خوانان معروف به ویژه بابا شمس، عبدالرزاق قزوینی و ملا بیخودی گنابادی می‌نشست و به آنان گوش می‌داد. بابا شمس از قصه‌خوانان و شاهنامه‌سرایان شیراز بود که مورد توجه شاه عباس قرار گرفت و شاه عباس او را به اصفهان آورد و قهوه‌خانه‌ی شاهی را برایش ساخت (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۹۴).

شاهان صفوی هم‌چنین در طبع و نشر آثار مکتوب به زبان فارسی به‌ویژه نشر *شاهنامه* اهتمام داشتند و خوش‌نویسان را به این کار مأمور کردند. در این باب دستور شاه عباس اول به میرعماد خوش‌نویس و علیرضا عباسی برای نوشتن شاهنامه‌گویای این علاقه است:

در احوال میرعماد نوشته‌اند: شاه عباس امر کرد کتاب شاهنامه فردوسی را بنویسد، سه هزار تومان وجه نقد داد که بعد از اتمام، باقی را که شصت هزار تومان باشد - سطری یک تومان - بدهد. میر سه هزار بیت از شاهنامه نوشته، فرستاد و وجه را مطالبه کرد. شاه متغیر شده گفت: من نخواستم با تو معامله سلطان محمود غزنوی را که با فردوسی نمود بنمایم، میرعماد سه هزار بیت را که نوشته بود سطری یک تومان صفحه به صفحه فروخت و سه هزار تومان شاه را رد کرد! شاه عباس علی‌رغم میرعماد، علیرضا عباسی را که معاصر بود تربیت و تشویق کرد... معروف است که شاه عباس محض تشویق شمع‌دان طلا به دست می‌گرفت، پهلوی علیرضا می‌نشست و او می‌نوشت (باستانی‌پاریزی، ۱۳۷۸: ۲۳۷).

با این همه چنان‌که گفته شد به‌ویژه در یک سده‌ی اخیر حملات گسترده‌ای بر موقعیت ادبیات فارسی در دوره‌ی صفویه به عمل آمده است. در یک جمع‌بندی کلی این دلایل را می‌توان در چهار بخش قرار داد:

۱. مخالفت دربار قاجار با صفویان

چنان‌که گفته شد بدبینی فراگیر نسبت به ادبیات فارسی از دوره‌ی قاجاریه شروع شد و به

تدریج رشد یافت. در این باره بررسی منابع عهد قاجار نشان می‌دهد از سوی دربار قاجار به طور عموم ضدیت آشکاری نسبت به دوره صفویه وجود داشته و به سایر مراکز هم تسری پیدا کرده است. نمونه این ضدیت در نابودی آثار دوره صفویه به دستور ناصرالدین شاه قاجار دیده می‌شود. چنان‌که ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان بسیاری از آثار تاریخی عهد صفوی را نابود کرد و چون مورد سؤال قرار گرفت گفت شاه بابام به این اندازه هم راضی نیست و تنها بست‌نشستن علما توانست مانع از تخریب کامل آثار صفویه در اصفهان گردد (ر.ک: نجفی، ۱۳۷۴). در این باب محاجه سید جمال‌الدین اسدآبادی با ظل‌السلطان و مباشران وی در اصفهان و تعجب وی از انهدام آثار تاریخی صفویه در نوع خود جالب و نشان از تعهد و التزام دستگاه قاجار به حذف نمادهای آن دوره تاریخی دارد. زیرا ظل‌السلطان در مقابل نهی سید جمال می‌گوید «چه کنم که فرزند شاهم، سید می‌گوید با او سخن بگو می‌گوید گفته‌ام اما قبول نمی‌کند» (صدر و آتقی، ۱۲۳۵: ۱۳۹).

باری این رویه دربار در دیدگاه دانشمندان نزدیک به حکومت قاجاریه هم تسری یافت تا آنجا که هرگونه توفیق و عظمت آن دوره مورد تردید، بلکه تخطئه و انکار قرار گرفت. این سیاست باعث شد فردی چون رضاقلی خان هدایت دوره صفویه را دوره محو فرهنگ و ادب و هنر و دانش در ایران بداند.

از سوی دیگر درحالی‌که صاحب‌نظران نزدیک به دربار قاجاریه دوره صفویه را خراب‌آباد ادب و فرهنگ ایرانی معرفی می‌کنند، دوره قاجاریه را دوره طلایی ادب و فرهنگ و دانش در ایران قلمداد می‌کنند.

تا آنجا که رضاقلی خان هدایت که جز خواجه حافظ شیرازی از ادوار پیش از قاجاریه شاعری را که قالب و محتوای شعرش قابل پذیرش باشد نمی‌شناسد برخی از شاعران دوره قاجار چون قآنی، فروغی و یغما را درجه یک می‌داند (براون، ۱۳۶۹: ۴۰). ملک‌الشعرا بهار هم، عصر فتحعلی شاه قاجار را با دوره رنسانس شعر و ادب ایران یعنی دوره غزنوی و زمان سرایش *شاهنامه* فردوسی هم‌قران می‌داند. بنابراین می‌توان بخشی از هجوم سنگین صاحب‌نظران عصر قاجار به موقعیت ادب و زبان فارسی دوره صفویه را هم‌جهت با مأموریت شاهان و دستگاه رسمی قاجار در محو آثار دوره صفویه ارزیابی کرد.

۲. مخالفت روشنفکران ملی‌گرا

به تدریج در میانه‌های دوره قاجاریه نسلی از منورالفکران ایرانی با ایدئولوژی ملی‌گرایی

نوبین برآمده از انقلاب صنعتی و مدرنیته سر برآوردند و متأثر از عناصر ملت‌سازی چون وطن‌پرستی، ملت‌خواهی، عشق به پرچم و تاریخ و نمادهای ملی به پیروی از مدرنیته غربی به مخالفت با قدرت و نفوذ فراگیر مذهب که از عناصر اصلی هویت اجتماعی بود پرداختند. از این زمان به بعد صفویان به‌عنوان حکومتی که مذهب شیعه را در ایران رسمیت بخشید و نوعی حکومت دینی را در ایران پایه‌گذاری کرد مورد نقد و مخالفت آشکار و پنهان این گروه صاحب‌نظران قرار گرفت. کوشش این گروه باعث شد تصویری سیاه از این دوره با چاشنی تأثیر سیاست‌های مذهبی صفویان بر ادبیات و زبان فارسی، انزوای ایران در جهان اسلام، انشقاق در وحدت مسلمین و مباحثی از این دست همواره عمومیت یابد. این گروه بخش دوم تکمیل‌کننده دیدگاه منفی نسبت به جایگاه ادبیات و زبان فارسی در دوره صفویه بوده‌اند.

۳. نقد طرفداران سبک بازگشت

عامل سوم، طرفداران بازگشت به سبک قدیم هستند که سرانجام سبک هندی را کنار گذاشته سبک بازگشت در ادبیات فارسی را جایگزین آن کردند. این گروه در حملات تند خود بر سبک هندی یا اصفهانی که مقارن دوره صفویه رواج داشته، به تعبیر امیری فیروز کوهی ادبیات دوره صفویه و شاعران آن عصر را هم مورد غرض‌ورزی و بی‌انصافی قرار داده‌اند.

۴. پیامدهای حمله مغول و تیمور

عامل چهارم به تأثیر حمله ویرانگر مغول و سپس تیمور بر پیکره فرهنگ، دانش و زبان ادب پارسی بازمی‌گردد. چنان‌که گذشت با حمله مغول، زایش علمی و ادبی در ایران صدمه فراوان دید. بنابراین برخی از آثار ضعف ادبی دوره صفویه به شرایط دوره‌های پیش‌به‌ویژه حمله ویرانگر مغول بازمی‌گردد. چنان‌که در تداوم دوره تیموری روی آوردن شاعران به توده‌ها و اقشار مردم هم اگرچه خود رویکردی مردمی به شعر فارسی بخشید اما از لطافت و اوج ادبی و هنری آن کاست و در این میان نقش حکومت صفویه در استمرار این وضعیت قابل ارزیابی است.

بنابراین سیاه‌نمایی انجام‌گرفته در باب ادبیات فارسی دوره صفویه، نه همه حقیقت در این باره است و نه با بی‌طرفی علمی و بدون سوگیری ارزشی انجام شده است. از این‌رو لازم است نگاه فراگیر شکل گرفته با رعایت اصول علمی، موازین پژوهشی، بی‌طرفی و سوگیری ارزشی مورد کاوش مجدد قرار گیرد.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

زبان رسمی در دوره صفوی به زبان‌هایی که خط و کتابت احکام حکومتی و نامه پادشاهان، دیوان رسایل و احکام اداری در حوزه وزارت، انشای احکام قضایی، کتابت قباله‌های رسمی، زبان نظام آموزشی و مدارس رسمی به آن انجام می‌پذیرفته اطلاق می‌شده است. چنان‌که پیداست مرجع و تولیت زبان رسمی، دولت و دستگاه حاکمه بوده و تغییر آن هم بر عهده حکومت بوده است.

با این حال چنان‌که بحث شد در آن دوران در ایران، امپراتوری عثمانی، بایریان هند و سایر ملل اطراف، زبان رسمی وجود داشته و به روایت منابع و آثار موجود دچار تحول و جایگزینی هم شده است. چنان‌که در دوره ساسانیان، پهلوی زبان رسمی و فارسی دری زبان محاوره عمومی بوده است. در سه قرن اول اسلامی، عربی زبان رسمی حکومت‌های ایرانی و فارسی دری زبان محاوره عمومی بوده است. از دوره سلجوقیان فارسی دری زبان رسمی دیوان حکومت شده و زبان عربی از دیوان رسایل حذف شده و در همه ادوار بعد پیوسته در حکومت‌های ایرانی برقرار مانده است. فارسی در نیمه نخست حکومت عثمانی زبان رسمی بوده و سپس زبان ترکی جایگزین آن شد. فارسی به سال ۹۹۰ هـ.ق از سوی جلال‌الدین اکبرشاه بایری جایگزین زبان هندی شد و در زمان سلطه انگلیسی‌ها بر شبه قاره از رسمیت افتاد. بنابراین در دوره ماقبل مدرنیته زبان رسمی وجود داشته و در ایران عصر صفویه هم زبان رسمی با تعریف فوق وجود داشته است. بررسی مکاتبات و منابع ثبت‌شده عصر صفویه هم نشان می‌دهد جملگی مکاتبات داخلی و خارجی دستگاه حکومت، اسناد و قباله‌های رسمی، دواوین شعری، کتب تاریخ و سایر آثار و منابع عمومی به زبان فارسی نگارش یافته‌اند. چنان‌که فارسی زبان رسمی دیوان رسایل کشور ایران بوده است.

مهم‌تر آنکه فارسی زبان نظام آموزشی کشور ایران بود و گنجاندن آثار سعدی و حافظ در نظام آموزشی آن دوره، در کنار کتابت خط و زبان فارسی گریزی از آموزش فارسی باقی نمی‌گذاشت. بر این موارد این نکته را هم باید افزود که به روایت منابع عصر صفویه مدارس آموزشی آن دوره آن‌قدر وسیع بوده است که اولئاریوس پس از شش سال گشت و گذار در ایران می‌نویسد: «کمتر ایرانی‌ای دیده می‌شود که خواندن و نوشتن نداند». در نتیجه می‌توان گفت کمتر ایرانی هم وجود داشته است که فارسی نمی‌دانسته است. گسترده‌گی شاهنامه‌خوانی به‌عنوان مجالس شبانه ایرانیان خود گنجنامه ترویج زبان فارسی هم به حساب می‌آمده است. این موارد نشان می‌دهد زبان فارسی در

آن عصر زبان رسمی و ملی مردم و دولت ایران بوده است و علی‌رغم آنکه زبان محاوره دربار ترکی آذری بوده است، حکام صفوی در جهت حفظ و تثبیت فارسی به‌عنوان زبان رسمی کشور و زبان عمومی مردم ایران تلاش داشته‌اند.

درخصوص آنچه افول و یا انحطاط ادبیات فارسی در دوره صفویه گفته شده و به تدریج پذیرش عمومی یافته است چند و چون فراوانی وجود دارد. درنگ بر این عوامل نشان می‌دهد موارد گفته شده اغلب از استحکام و یا بی‌طرفی علمی برخوردار نیست.

۱. عمده اشکالات وارده از دوره قاجار با حمایت دربار شروع و گسترش یافته است. دستگاه قاجار به واسطه ضعف مفرط و وارث ناتوان سلف خود روی به حذف آثار و ابنیه دوره صفویه آورد و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد. نقد و هجو وضعیت دانش و هنر و ادب آن دوره هم از سوی اهل قلم نزدیک به دربار مانند میرزا محمد خان قزوینی، رضاقلی خان هدایت، ملک‌الشعراى بهار، لطفعلی خان آذر بیگدلی و... که هر یک به نوعی در دربار حضور و نفوذ و وابستگی داشته‌اند انجام پذیرفته است.

۲. بخش دیگری از اشکال‌های وارده بر ادبیات فارسی دوره صفویه نقد سبک ادبی رایج در آن دوره، به‌خصوص از سوی هواداران سبک بازگشت هندی یا اصفهانی نام سبکی ادبی است که حداقل یک قرن قبل از صفویه در دوره تیموریان شکل گرفت و در دوره صفویه به اوج خود رسید. این سبک در دوره قاجاریه مورد نقد ادبا قرار گرفت و جای خود را به سبک بازگشت داد. بنابراین بسیاری از حمله‌های انجام گرفته بر سبک هندی، به دوره صفویه که هم‌عصر رواج این سبک بوده هم تسری یافته است.

۳. آنچه در باب عدم حمایت شاهان صفوی از شاعران به میان آمده هم مطابق با آنچه در منابع دست اول دوره صفویه آمده نیست. بلکه رفتار سال‌های آخر سلطنت شاه طهماسب به کل آن دوره تعمیم داده شده است. اینکه برخی گفته‌اند شاهان صفوی علاقه‌ای به زبان و ادب فارسی نداشتند و روی خوش به آن نشان نمی‌دادند با واقعیات جاری دربار صفوی همخوان نیست. از جمله اهتمام آنان به رواج شاهنامه‌خوانی، جذب و دعوت شاهنامه‌خوانان و ساختن محل برای این محافل، دستور به ترجمه آثار عربی به زبان فارسی، طبع شعر و شاعری، پرداختن صله به شاعران، داشتن ملک‌الشعراى رسمی در دربار و شعرگویی برخی از شاهان و شاهزادگان و علمای بزرگ آن روزگار نشان‌دهنده این است که واقعیت با آنچه که به دربار صفویه نسبت داده‌اند سازگار نیست. این رویکرد یا به جهت عدم بررسی عمیق منابع آن عصر یا عدم رعایت بی‌طرفی علمی شکل گرفته است.

۴. فراوانی شاعران عصر صفوی برابر تذکره‌های آن عصر هرگز کمتر از سایر ادوار گزارش نشده بلکه در آثار مورخانی بزرگ چون حسن روملو و اسکندر بیگ منشی تعداد شاعران حتی در اردوی حکومت بی‌شمار یاد شده‌است. سیاحان خارجی هم در گزارش‌های خود از فراوانی شاعران در کوچ و محافل و مجالس با لباس خاص سخن گفته‌اند.

۵. شعر فارسی در قرن‌های یازده و دوازده هجری یعنی دوره صفویه از نظر گستره جغرافیایی وسیع‌ترین حدود را از روم شرقی تا شبه قاره دربر گرفته و از شکوه فراوانی برخوردار بود.

۶. بخشی از آنچه در باب انحطاط کیفیت ادبیات فارسی در دوره صفویه گفته شده است اغلب به ویژگی‌های سبک ادبی رایج آن زمان و فقر علمی و ادبی حاصل از دو حمله ویرانگر مغول و تیمور برمی‌گردد که پیامدهایی چون فقر کتابخانه‌ها، کوچ و قتل دانشمندان، مردمی شدن شعر و فقر آموزش، تنوع و بداعت زیاد در شعر را در پی داشت. با این حال اگر زبان محاوره دربار (ترکی) تأثیر مهمی بر شعر فارسی داشت این تأثیر می‌بایستی در درجه اول بر تغییر زبان شعری و روی آوردن به سرودن اشعار به زبان دربار دیده می‌شود اما تقریباً اثر مکتوب شعری مهمی به غیر زبان فارسی از آن دوره ثبت یا گزارش نشده است.

۷. بخشی از سیاه‌نمایی متأخرین نسبت به وضعیت فرهنگ و ادب آن دوره به خاطر رویکرد دینی حکومت صفوی و رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه است که در یک سده اخیر همراه با موج ملی‌گرایی در جهان و ایران به چنین رویکردهایی صورت گرفته است.

با این حال مراجعه به آثار و منابع دست اول دوره صفویه و بررسی دقیق گزارش‌ها در باب زبان و ادب فارسی آن دوره نشان از رسمیت زبان فارسی، رشد و شکوفایی و جایگاه درخور توجه ادبیات فارسی در آن دوره دارد. از سوی دیگر سیاه‌نمایی وضعیت زبان و ادبیات فارسی آن دوره خواسته یا ناخواسته بزرگ‌نمایی مباحث حاشیه‌ای، خروج از بی‌طرفی علمی و نگاه جانب‌دارانه و فقر بررسی‌های دقیق علمی را نشان می‌دهد. این مقاله در پایان پیشنهاد می‌دهد به جای دنباله‌روی از دیدگاه شکل‌گرفته متأثر از دوره قاجار و اوایل عصر روشن‌فکری معاصر ایران درباره جایگاه زبان و ادبیات فارسی در دوره صفویه، پژوهش‌هایی فراگیر با رعایت اصول علمی به‌ویژه با رجوع و بازخوانی آثار دست اول عصر صفویه در باب این موضوع صورت پذیرد.

یادداشت

۱- نک: حسین گودرزی، *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه*.

منابع

- اسکندربگ، منشی (۱۳۷۷)؛ *تاریخ عالم‌آرای عباسی* (مجموعه سه جلدی)، تهران: دنیای کتاب.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶)؛ *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نشر نامک.
- اولثاریوس (۱۳۶۳)؛ *سفرنامه اولثاریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فکری ابتکار.
- باستانی پاریزی، حسین (۱۳۷۸)؛ *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: بی‌نا.
- براون، ادوارد (۱۳۶۹)؛ *تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)*، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تهران: انتشارات مروارید.
- پارسا دوست، منوچهر (۱۳۸۱)؛ *شاه اسماعیل صفوی*، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۱)؛ *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: سمت.
- جکسون، پیتر و لورنس لاکهارت (ویراستاری) (۱۳۸۷)؛ *تاریخ ایران کمبریج جلد ششم (قسمت سوم) دوره صفویه*، ترجمه تیمور نادری، تهران: انتشارات مهتاب.
- چلونگر، محمدعلی (۱۳۸۴)؛ «سیاست مذهبی شاه طهماسب اول و گسترش تشیع در ایران»، *ایران‌زمین در گستره تاریخ صفویه*، به اهتمام عباس افزای، تبریز: نشر ستوده.
- دلاوله، پیتر (۱۳۸۰)؛ *سفرنامه دلاوله*، ترجمه محمد بهفروزی، تهران: نشر قطره.
- روملو، حسن (۱۳۵۷)؛ *احسن التواریخ*، تهران: دنیای کتاب.
- صفوی، کوروش (گردآوری و ترجمه) (۱۳۷۷)؛ *زبان‌شناسی و ادبیات، تاریخچه چند اصطلاح (مجموعه مقالات)*، انتشارات هرمس.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵)؛ *روزگاران ایران*، جلد دوم و سوم، تهران: دنیای سخن.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۷۲)؛ «زبان فارسی پیام‌گزار اسلام و هویت ایرانی»، در *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به اهتمام حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- سیوری، راجر (۱۳۷۸)؛ *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز کریمی، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.
- شاردن (۱۳۷۴)؛ *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، جلد سوم، تهران: نشر توس.
- صدر وائقی (۲۵۳۵)؛ *سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت اسلامی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات پیام.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)؛ *ادبیات فارسی در دوره صفوی، تاریخ ایران کمبریج (جلد ششم)*، قسمت سوم.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۳)؛ *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، چاپ چهارم، تهران: نشر علمی - فرهنگی.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۴۸)؛ *یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایر با قلم پهلوی*، تهران: ارتش شاهنشاهی ایران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۴)؛ «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و سیر تحولی آنها تا دوره جدید» (مجموعه مقالات)، در *زبان و هویت*، به اهتمام حسین گودرزی، تهران: نشر تمدن ایرانی.

- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)؛ *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷)؛ *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه*، تهران: نشر تمدن ایرانی.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۸۴)؛ «زبان پارسی و رمز ماندگاری آن»، در *گفتارهایی درباره زبان و هویت*، به اهتمام حسین گودرزی، تهران: نشر تمدن ایرانی.
- نجفی، موسی (۱۳۷۸)؛ *مقدمت تحلیلی تاریخ تحولات ایران*، تهران: مرکز فرهنگی انتشارات منیر.
- نوایی، عبدالحسین (۲۵۳۶)؛ *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ----- (۲۵۳۷)؛ *شاه عباس، مجموعه آثار و مکاتبات*، جلد سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ----- (۱۳۶۳)؛ *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هـ.ق*، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ----- (۱۳۶۴)؛ *ایران جهان از مغول تا قاجار*، تهران: مؤسسه نشر هما.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۴)؛ *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول صفوی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- بارشاطر، احسان (۱۳۷۱)؛ «شعر فارسی در دوران تیموری و صفوی»، در *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ششم، قسمت سوم.

